

با حضور فریبز رییس دانا، حسینعلی نوذری، محمد مالجو و داریوش رحمانیان

گفت‌وگوی میان تاریخ‌و اقتصاد



دو زن روستایی بخشی از تابلوی ون‌گوگ

سهند ستاری؛ چهارشنبه گذشته، گروه تاریخ و همکاری‌های میان‌رشته‌ای پژوهشکده تاریخ اسلام نشستِی با عنوان «گفت‌وگوی میان تاریخ و اقتصاد» به منظور بحث درباره ضرورت و امکان همکاری تاریخ و اقتصاد برگزار کرد. این جلسه، پیش‌نشست همایش تاریخ و اقتصاد است که در آینده نزدیک برگزار خواهد شد. سخنرانان نشست بنا بود سعید لایلاز، محمد مالجو، هاشم آقاجری و داریوش رحمانیان باشند، اما در عمل چنین نشد و برنامه بارها تغییر کرد. اولین تغییر حضور فریبز رییس‌دانا به‌عنوان یکی از سخنران مدعو بود که در لحظات آخر و چندساعت مانده به آغاز نشست معرفی شد. هاشم آقاجری به‌دلیل بیماری نتوانست در جلسه حاضر شود و حسینعلی نوذری نیز سخنرانی بود که به گفته خودش تا پیش از جلسه بنای سخنرانی نداشت. اما سعید لایلاز غایب دیگری بود که تا نیمه‌دوم جلسه مجری برنامه بارها خبر از پیشرفت او در ترافیک شهر تهران می‌داد و امیدواری از اینکه هرلحظه ممکن است به نشست برسد تا اینکه خبر نهایی اعلام و مشخص شد در ترافیک تهران-کرج گرفتار شده و دیگر به جلسه نخواهد رسید؛ غیبتی که تا

فریبز رییس دانا:

فرآیندهای اقتصادی عملکردی تاریخی دارند

تولید و زندگی مادی. این به‌آن‌معنا نیست که زندگی معنوی کنار گذاشته می‌شود، بلکه عامل بنیادی زندگی مادی است. در نظر مارکس، تاریخ به‌خودی‌خود معنا ندارد جز آنچه انسان‌ها در مراحل گوناگون تکامل به آن اسناد می‌دهند که روش پژوهشی دقیقی درباره خاستگاه واقعی و عینی تاریخ و ساختارهای اقتصادی-اجتماعی آن است. بر همین اساس انگلس تنها دوکشف بزرگ را منتسب به مارکس می‌دانست: ماتریالیسم تاریخی و نظریه ارزش اضافی. سومین جنبه از اقتصاد سیاسی متعلق به نوکلاسیک‌ها است که با آلفرد مارشال آغاز می‌شود و در واقع به‌کاربردن ابزارهای تحلیل‌های اقتصاد سیاسی کلاسیک است. نوکلاسیک‌ها بر خلاف کلاسیک‌ها که نگاه کلان دارند، روندهای کلی و نیروهایی که بر هم تاثیر می‌گذارند را بررسی می‌کنند و ابزارهای کلاسیک‌ها را برای ارزیابی اقتصاد خرد به کار می‌گیرند. اما بزرگ‌ترین ایراد نظریه آنها این بود که زمان و تاریخ نداشت. البته در میان نوکلاسیک‌ها باید به میلتون فریدمن، فون هایک، لودویگ فن میزس و دیگر اقتصاددانان دست‌راستی نیز اشاره کرد که نه‌تنها هیچ اعتقادی به تاریخ ندارند، بلکه اساسا با تاریخ لجاجت دارند. البته آرای اقتصاددانان کلان که با آمار سرورکار دارند، گاهی با تاریخ اشتباه گرفته می‌شود. فریدمن با تکیه بر همین آمارها تاکید داشت هر بخش تاریخ اقتصاد ایالات‌متحده را که ببینید هراکه توروم بوده، قبل از آن افزایش پول و نقدینگی

وجود داشته است؛ یعنی تورم حاصل نقدینگی است، نتیجه‌گیری اشتباهی که در کشور خودمان نیز بارهاوبارها آن را شنیده‌اید. خورشید هم از پی ماه می‌آید اما ماه سازنده خورشید نیست، تنها با تحلیل تاریخی است که باید نشان داد چه چیزی تورم را به نقدینگی متصل می‌کند و چه چیزی نقدینگی را افزایش می‌دهد. باید نشان داد کدام طبقات اجتماعی و سیستم‌های سیاسی از این فرآیند سود می‌برند؟ این نگاهی که

برآمده از دیدگاه فریدمن و متکی بر آمار و اقتصادسنجی است، نه‌تنها تاریخی نیست، بلکه ضدتاریخی و تله‌ای است که از پی فقدان دید تجربی به وجود می‌آید. نهادگرایی که طرفداران بسیاری نیز در ایران پیدا کرده چهارمین جنبه اقتصاد سیاسی است. نهادگرایان با انتقاد از اقتصاد بازار آزاد و حمایت از مداخله دولت، نهادهایی همچون، خانواده، نهاد‌های فساد اداری-مالی را در اقتصاد دخالت می‌دهند و بسیار مهم می‌دانند هرچند من به‌شخصه تاکنون معنای نهادگرایی و تفاوتش را با کارکردگرایی متوجه نشده‌ام. با این‌حال، نکته مهمی در نظریه آنان وجود دارد: نهادگرایی، شماری از این نهادها را فرزند تاریخ می‌داند. در واقع عملکرد تاریخی آن نهاد را علت وضعیت کنونی‌اش می‌دانند. اما ایراد نهادگرایان با علت‌کردگرایی این است که تاریخ را تثبیت‌شده و ثابت می‌انگارند. اگر نهاد خانواده اکنون اینچنین عمل می‌کند، نباید فراموش کرد محصول درگونی‌های تاریخی است. در گذشته وظیفه اصلی نهاد خانواده در لایه‌های پایین جامعه تولیدمثل و تامین معیشت آنها به عنوان نیروهای کار بوده است.

ادامه در صفحه ۱۱

حدودی قابل‌پیش‌بینی بود. فریبز رییس‌دانا، نخستین سخنران جلسه بود و کوشید نشان دهد چگونه نخله‌های فکری و رویکردهای مختلف اقتصادی با تاریخ آمیخته می‌شوند یا به آن لجاجت می‌کنند. او با مرور ابعاد مختلف اقتصاد سیاسی به تبیین ارتباط تاریخ و اقتصاد پرداخت. به باور او «به‌کاربردن تاریخ در اقتصاد مبتنی بر دیدگاه انتقادی و فلسفی است که نگرشی رادیکال، تحلیلی و جوهری دارد و شکاکیت‌های پست‌مدرنیستی را نمی‌پذیرد و در عین‌حال به هیچ‌وجه در دام تعصب و قاطعیتی مسلم و قاطع نمی‌افتد». سخنران دوم محمد مالجو بود که به ارتباط میان تاریخ و اقتصاد در ایران صدسال گذشته پرداخت و به این منظور سه‌سطح تحلیل تجریدی، میانی و تاریخی اقتصاد سیاسی در ایران را بررسی کرد. حسینعلی نوذری سخنران بعدی بود که سعی کرد نشان دهد گفت‌وگوی تاریخ و اقتصاد نغتنها ممکن، بلکه ضروری است و اما سخنران آخر، داریوش رحمانیان بود که علاوه‌بر اهمیت گفت‌وگوی تاریخ و اقتصاد، اهمیتی دیگر را برای حاضران جلسه روشن کرد که به نظر می‌رسد امروز بیش از هزمانی پرداختن به آن ضروری است و آن فرم

اندیشه



دو زن روستایی بخشی از تابلوی ون‌گوگ

ارایه مطلب و عدم انسجام در بیان موضوع است؛ مساله‌ای که این‌روزها نزد بسیاری از سخنران‌ها به بهانه تاکید بر محتوا باب شده و عملاً بخشی از برخی نشست‌ها را از هرگونه فرم بیان و ارایه مطلبی منسجم تهی کرده است. سخنران آخر نشست «گفت‌وگوی تاریخ و اقتصاد» کوشید در زمان بسیار محدود از اغلب مکاتب فکری، فلاسفه، تاریخ‌نگاران و اقتصاددانان یاد کند؛ توسسیدید، پولیبیوس، مارکس، این‌خلدون، آلتوسر، ایولاکوست، مارک بلوخ، ژاک لوگوف، برودل، ویکو، کانت، فوکو اسمیت و ریگاردو تنها بخشی از نام‌هایی است که در مدت ۲۰دقیقه سخنرانی به آنها اشاره شد. به همین دلیل سخنران مجبور بود پراگندگی ارایه مطلب را به‌نوعی جبران کند؛ او هرپرش را با یک‌ترجیع‌بند مشخص پر می‌کرد: «در اینجا کاری به این مساله نداریم و نمی‌خواهیم وارد این موضوع شویم.» و سرانجام محصل سخنرانی این بخش آن شد که نتوان خلاصای در چندجمله نظیر آنچه از دیگر سخنرانان عنوان شد، بیان کرد. آنچه در ادامه می‌آید، متن مکتوب و تا حدودی خلاصه‌شده سخنرانان نشست است:

محمد مالجو:

در نقطه صفر گفت‌وگوی تاریخ و اقتصاد هستیم

گفت‌وگوی تاریخ و اقتصاد بحث بسیار گسترده‌ای است. اما من می‌کوشم با سه‌قید، بحث خود را محدود و مشخص کنم؛ اول، اینکه بحث من درباره ایران است، دوم اینکه درباره ایران صدسال گذشته است و سوم نیز اینکه مشخصا درباره اقتصاد سیاسی ایران طی صدسال گذشته است. بر این اساس، در تلاشم به یک‌سوال مشخص پاسخ دهم: اقتصاد سیاسی از چه جنبه‌ها و از حیث چه مضامینی، نیازمند تاریخ است؟ برای اینکه بتوان پاسخی مشخص‌تر به این پرسش داد، بین سه‌سطح تحلیل درباره اقتصاد سیاسی ایران تمایز قابل می‌شوم: تحلیل تجریدی، تحلیل میانی و تحلیل تاریخی. نشان خواهم داد تحلیل اقتصاد سیاسی در هریک از این سطوح سه‌گانه چه نوع نیازی به تاریخ دارد. بحث را با تحلیل تجریدی اقتصاد سیاسی آغاز می‌کنم.

منظور از تجرید اشاره به فرآیندی ذهنی است که محقق به‌منظور فهم واقعیتی می‌کوشد برخی از عناصر واقعیت را گرچه می‌بیند، اما به دیده نگیرد. محقق در فرآیند تجرید از طریق نادیده‌گرفتن برخی از عناصر واقعیت، قصد دارد عنصری از واقعیت را که در نظرش اهمیت بیشتری دارد، بهتر ببیند. به همین دلیل نیز سایر عناصری را که در نظرش اهمیت کمتری دارند، نادیده می‌گیرد. بر این اساس، چیزی را که در سطح تجریدی تجریدی اقتصاد سیاسی اهمیت دارد ببینیم، منطق سرمایه است که همانا میل به انباشت هرچه بیشتر سرمایه است. در سطح تحلیل تجریدی، فرض بر این است که همه شرایط برای انباشت سرمایه به دایم می‌پایستد، هیچ مانعی بر سر راه انباشت سرمایه وجود ندارد. اگرچه در واقعیت موانع بسیاری بر سر راه انباشت وجود دارد، اما در این سطح تحلیل آنها را نادیده می‌گیریم. در سطح تحلیل تجریدی، جامعه سرمایه‌داری ناب را مورد مطالعه قرار می‌دهیم. این جامعه‌های است که یگانه نیروی فعال در آن منطق سرمایه است؛ جامعه‌های که نه در گذشته وجود

داشته و نه امروز وجود دارد و نه حتی منطقا در آینده می‌تواند وجود داشته باشد. در حقیقت، جامعه‌ای خیالی است که در آن تنها منطق سرمایه حاکم و همه‌چیز در خدمت تحقق هرچه بیشتر انباشت سرمایه است. بر همین اساس، ابرسوزه در جامعه سرمایه‌داری ناب، منطق سرمایه است. منطق سرمایه زمانی می‌تواند به وجود آید که، اولاً، اقلیتی وجود داشته باشند که منابع را کارکردگرایان این است که تاریخ را تثبیت‌شده و ثابت می‌انگارند. اگر نهاد خانواده اکنون اینچنین عمل می‌کند، نباید فراموش کرد محصول درگونی‌های تاریخی است. در گذشته وظیفه اصلی نهاد خانواده در لایه‌های پایین جامعه تولیدمثل و تامین معیشت آنها به عنوان نیروهای کار بوده است.

برآمده از دیدگاه فریدمن و متکی بر آمار و اقتصادسنجی است، نه‌تنها تاریخی نیست، بلکه ضدتاریخی و تله‌ای است که از پی فقدان دید تجربی به وجود می‌آید.

ادامه در صفحه ۱۱

درباره

داریوش رحمانیان:

تاریخ دردنیای مدرن مساله است

دوعرصه و قلمرو موضوعی به نام‌های تاریخ و اقتصاد وجود دارد. در بحث درباره ارتباط تاریخ و اقتصاد هم باید به جنبه پیشامدرن تاریخ‌نگاری توجه داشت و هم جنبه مدرن آن و از این طریق نسبت تاریخ با اقتصاد را نشان داد. من برای شروع بحث به توسسیدید، مورخ معروف یونانی که تاریخ جنگ‌های پلوپونس را نوشته، اشاره می‌کنم. کتابی که مشهور است، کتاب بالینی مارکس بوده. مارکس به‌شدت به پولیبیوس و تاریخش علاقه‌مند بود. پولیبیوس می‌پرسد چرا جنگ‌های اکنون یونان با جنگ‌های قدیم تفاوت یافته است؟ دلیل این‌ امر در نظر تغییر نظام معیشتی است. پولیبیوس وقتی تاریخ عمومی شهر روم را می‌نویسد، نخستین مورخی است که دست به تاریخ نظری می‌زند. او در این کتاب می‌کوشد نشان دهد چرا یونانیان در برابر رومیان زانو زدند. این پرسش بسیار مهم و اساسی است. مساله پولیبیوس تبیین جنگ‌های یونانی‌ها و فنیقی‌هاست و نشان می‌دهد روم قدرت اقتصادی پیدا کرده بود. در اینجا کاری به این مساله نداریم و نمی‌خواهیم وارد این موضوع شویم. از سوی دیگر در دنیای اسلام با نابغه‌ای به نام این‌خلدون سرورکار داریم که دست به تحلیل مادی از تاریخ می‌زند. این‌خلدون نخستین نظریه‌پرداز تمدن است. این‌خلدون مساله‌ای جدی است و نمی‌توان با تحلیل‌های موجود، مساله او را به‌درستی تبیین و تفسیر کرد. او نظام چهارگانه ارسطویی را به استخدام تبیین تمدن می‌گیرد و اقتصاد را ماده اصلی تمدن معرفی می‌کند. آلتوسر می‌گوید مارکس کاشف قاره ناشناخته‌ای به نام تاریخ است؛ کرسئوف کلمپ تاریخ است. چون مارکس نخستین کسی بود که درباره تاریخ نه نظریه فلسفی، بلکه نظریه علمی وضع کرد. البته مارکس بین فلسفه و علم، ساختار و اراده، تاریخ و طبیعت معلق بود. در اینجا کاری به این مساله نداریم و نمی‌خواهیم وارد این موضوع شویم. ایولاکوست، این‌خلدون را نخستین آنالی تاریخ می‌داند. آنالی‌ها برای اقتصاد اهمیت ویژه‌ای قائلند. شما می‌توانید آثار مارک بلوخ از جمله جامعه فنودالی، ژاک لوگوف درباره قرون وسطی و از همه مهم‌تر آثار برودل را مطالعه کنید.

در آثار آنها می‌توان اهمیت مساله اقتصاد را دید. بنابراین تاریخ در دنیای مدرن هم به لحاظ معرفتی و هم هستی‌شناختی مساله است. تاریخ تغییر کرده است و دیگر تاریخ‌نگاری صرف وقایع نیست. تاریخ مدرن از ویکو به بعد یک ادعای بزرگ می‌کند و خود را معرفت‌اصل می‌داند. تاریخ مدرن مدعی می‌شود که تنها او می‌تواند روح ناب علمی را در پیکره علوم انسانی بدمد. هر درکی در جهان انسانی باید تاریخی باشد. از کانت به بعد که می‌کوشد دعوی تجربه‌باوری و عقل‌باوری را حل و فصل کند، این مساله جدی‌تر می‌شود. تا زمان کانت، فلسفه بر پایه‌شن هستی‌شناسی می‌چرخید اما او فلسفه را بر معرفت‌شناسی استوار کرد. بعد از کانت مساله شناخت بسیار مهم و ضروری است. در دنیای پساکانتی مساله اراده و ساختار و انسان به‌مثابه سوژه مهم می‌شود که فوکو به‌خوبی تبیین می‌کند. کانت سنگی در جاه انداخته و تا حالا هم درنیامده است. اقتصاد در این دنیا باید آمده و مادامی که سکولار نشد و به موضوعی مستقل درنیامد؛ مادامی که اسमित و ریکاردو و سپس مارکس به تبیین علم اقتصاد کمک کردند، مساله شناخت نبود. مارکس بود که پدر حقیقی علم اقتصاد و بود که پدر حقیقی اقتصاد تاریخ را مطرح کرد. مارکس جامعه‌شناسی می‌برد. بر اساس این ادعا، در گذشته منابع اقتصادی را بی‌تردید تا پیش از مارکس بخش عمده تفسیرهای تاریخی با تکیه بر این منابع، منطق برآمده از آنها را به تاریخ و تفسیر تاریخی احاله می‌دادند. به‌عنوان مثال جنگ به‌عنوان یکی از مهم‌ترین و اصلی‌ترین منابع تاریخی به‌حساب می‌آمد که بیانگر مناسبات میان انسان‌ها بود؛ عاملی که به باور آنها جوامع انسانی حول آن رقم می‌خورد. بنابراین مورخان پیشین از طریق مراجعه به عنصر اساسی جنگ، رابطه یونانی‌ها با بربرها، ایرانی‌ها، مصری‌ها یا اقوام دیگر را نشان می‌دادند. پس تا آنکه مارکس شخصیت‌ها و سپس قهرمانان منابع تاریخ‌نگاران بودند و منابعی که بسان موتور محرکه تاریخ هم به عنوان نقش سازنده و هم تخریبی معرفی شده‌اند؛ به این معنا که شخصیت‌ها واجد منطق درونی مشخصی هستند که تاریخ بر اساس آنها حرکت می‌کند. اراده اله‌ای از دیگر منابعی است که دست‌نامه کار مورخان بوده است. منابع مذکور به عنوان تنها آبخشورهای تاریخی مورخان بود تا اینکه مارکس تفسیر اقتصادی تاریخ را مطرح کرد. مارکس بود که پدر حقیقی علم اقتصاد و بود که پدر حقیقی اقتصاد تاریخ را مطرح کرد. مارکس بود که علم اقتصاد به وجود آمد.

گزارش

حسینعلی نوذری:

دادوستد تاریخ‌و اقتصاد امکان‌ها، امتناع‌ها و ضرورت‌ها

گفت‌وگوی تاریخ و اقتصاد ناظر بر سه‌مساله اساسی است: امکان‌ها، امتناع‌ها و ضرورت‌ها. تلامش در این بحث طرح مساله ارتباط میان تاریخ و اقتصاد بر اساس این رنوس است. از این‌رو، بیش از ورود به بحث باید پرسید: آیا گفت‌وگوی تاریخ و اقتصاد ممکن است؟ آیا تاریخ و اقتصاد به عنوان دوگفتمان علمی و آکادمیک، چشم‌اندازی برای همکاری عرضه می‌کنند یا در حوزه همکاری اقتصاد و تاریخ با امتناع سرورکار داریم؟ از سوی دیگر با توجه به فاکت‌هایی که خصوصا از قرن بیستم عرضه شده است، ما با ضرورت تام‌وتمام همکاری اقتصاد و تاریخ سرورکار داریم. اقتصاد به الگوها و نظریات و روش‌های تاریخ نیاز دارد و تاریخ نیز بی‌نیاز از الگوهای نظری، تحلیلی و آماری اقتصاد نیست. بنابراین در خصوص امکان و ضرورت همکاری اقتصاد و تاریخ، تردیدی وجود ندارد. از این‌رو، همکاری این دوحوزه بر اساس سرشت بین‌رشته‌ای آنها ممکن خواهد بود.

ابتنای حوزه تاریخ‌نگاری بر مجموعه‌ای از مفاهیم، نظریه‌ها، تعاریف، الگوها و پارادایم‌هاست. بخش اعظم این عوامل ذاتی و درون‌بود تاریخ نیست و از رشته‌های دیگر از جمله فلسفه، علوم سیاسی و اقتصاد می‌آید. همین امر باعث شده تاریخ از غنای بیشتری نسبت به سایر حوزه‌های علوم انسانی برخوردار باشد. بی‌تردید مورخی که به علم اقتصاد ورود نداشته باشد، طامات خواهد بافت و در نهایت به یافته‌های تاریخ‌نگارانه‌ای دست خواهد یافت که نمی‌تواند بخواهد و تأیید و بر داعیه‌های پس‌پشت آنها ارایه کند. اما فراموش نکند که خصلت بین‌رشته‌ای، خصلتی دادوستدی است. در کنار آماری که اقتصاد برای تاریخ دارد، ما با جرخش تاریخی در قرن بیستم مواجهیم که مواجهه اقتصاددانان را با یافته‌ها و گزاره‌های تاریخی ضروری کرده است. در واقع اصحاب نظریه اقتصادی نمی‌توانند بدون در نظرگرفتن زمینه‌های تاریخی، تبیین صحیح و دقیقی از تغییرات و تحولات نظام‌ها، نهاده‌ها و رویکردهای اقتصادی ارایه دهند چرا که تحول تمام نهادها و الگوهای اقتصادی در بست‌تاریخی تاریخی صورت گرفته است. بنابراین آنچه تحت عنوان علم اقتصاد یا گفتمان اقتصادی مطرح می‌شود، خصلتی تاریخی دارد. البته این تعبیر عام نه‌تنها درباره اقتصاد، بلکه درباره تمام شاخه‌های علوم انسانی نیز صادق است. از سوی دیگر با وجه معرفت‌شناسانه ارتباط اقتصاد و تاریخ روبرو هستیم که در آن، بحث بر سر ارتباط میان فلسفه تاریخ و فلسفه اقتصاد است و نشان می‌دهد پیوند میان آنها اجتناب‌ناپذیر است. این فرآیند در تلاش برای پاسخ به چرانی، چیستی و چگونه‌ی ارتباط میان آنهاست. از آنجا که علم اقتصاد بیانگر گفتمانی است که خصلت لایه‌لایه دارد و ممکن است موبد یا ناقض یکدیگر باشند، اما بی‌تردید این لایه‌ها در زمان‌های تاریخی مشخصی روی هم قرار گرفته و ضمن اینکه به تکامل یکدیگر کمک کرده‌اند، لایه‌های دیگر را محو کرده و کنار زده‌اند. بنابراین آنچه به‌عنوان علم اقتصاد می‌شناسیم، خصلتی تاریخی دارد و در بستری تاریخی شکل گرفته و رشد یافته است. از این‌رو، همان‌طور که تاریخ نیازمند علم اقتصاد است، سبب رشد و بالندگی علم اقتصاد نیز می‌شود. بر این اساس، گمان نکتم هیچ



نظریه‌پردازی امکان همکاری میان تاریخ و اقتصاد را ناممکن بداند و با اصل امتناع با آن برخورد کند.

حال اگر بپذیریم که نیاز به همکاری و دادوستد میان اقتصاد و تاریخ وجود داشته باشد، باید نشان داد این فرآیند در چه حوزه‌هایی صورت می‌گیرد و اولویت آن چیست؟ منابعی است؟ می‌توان تبیین حوزه‌ها و تشخیص اولویت‌های ناشی از آنها را در سطوح مختلفی از جمله هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و به‌خصوص روش‌شناسی دنبال کرد چراکه حوزه روش‌شناسی به دنبال نشان‌دادن ابزارها و روش‌هایی است که مورخان در مطالعات تاریخ‌نگارانه به کار می‌گیرند و این ابزارها بر مطالعات اقتصادی تاثیرگذار است و برعکس. همچنین در بررسی اولویت‌ها باید به نیازها و خلا‌ها نیز در هر دوحوزه توجه داشت و ضرورت رابطه اقتصاد و تاریخ را بر این اساس تبیین کرد. این درحالی است که برخی از تاریخ‌نگاران بر این باورند تاکنون تفسیر و نگارش تاریخ بدون نیاز به حوزه اقتصاد صورت می‌گرفت و منابع و آبخشورهای مطالعات تاریخ‌نگارانه موجود، آنها را از حوزه‌های دیگر بی‌نیاز می‌کرد. درواقع این نگاه ضرورت تفسیر اقتصادی از تاریخ را زیرسوال می‌برد. بر اساس این ادعا، در گذشته منابع مشخصی مانند جنگ، اراده الهی، شخصیت‌ها و قهرمانان برای نگارش و مطالعات تاریخی و از همه مهم‌تر برای تفسیر علت‌ها، چرایی‌ها و چگونگی‌های وقایع تاریخی وجود داشت و نیازی به منابع دیگر نبود. بی‌تردید تا پیش از مارکس بخش عمده تفسیرهای تاریخی با تکیه بر این منابع، منطق برآمده از آنها را به تاریخ و تفسیر تاریخی احاله می‌دادند. به‌عنوان مثال جنگ به‌عنوان یکی از مهم‌ترین و اصلی‌ترین منابع تاریخی به‌حساب می‌آمد که بیانگر مناسبات میان انسان‌ها بود؛ عاملی که به باور آنها جوامع انسانی حول آن رقم می‌خورد. بنابراین مورخان پیشین از طریق مراجعه به عنصر اساسی جنگ، رابطه یونانی‌ها با بربرها، ایرانی‌ها، مصری‌ها یا اقوام دیگر را نشان می‌دادند. پس تا آنکه مارکس شخصیت‌ها و سپس قهرمانان منابع تاریخ‌نگاران بودند و منابعی که بسان موتور محرکه تاریخ هم به عنوان نقش سازنده و هم تخریبی معرفی شده‌اند؛ به این معنا که شخصیت‌ها واجد منطق درونی مشخصی هستند که تاریخ بر اساس آنها حرکت می‌کند. اراده اله‌ای از دیگر منابعی است که دست‌نامه کار مورخان بوده است. منابع مذکور به عنوان تنها آبخشورهای تاریخی مورخان بود تا اینکه مارکس تفسیر اقتصادی تاریخ را مطرح کرد. مارکس بود که پدر حقیقی علم اقتصاد و بود که پدر حقیقی اقتصاد تاریخ را مطرح کرد. مارکس بود که علم اقتصاد به وجود آمد.

ادامه در صفحه ۱۱